



## عدالت، شرط ولايت

آيت الله مومنين

## شرط ششم: ولی امر باید عادل باشد

عدالت یعنی این که انسان مرتکب گناه کبیره نشده و بر صغیره نیز اصرار نداشته باشد. فقها نیز در بحث از امام جماعت و شاهد و ... - که در آنان عدالت را لازم دانسته‌اند - عدالت را همانند بال تفسیر کرده‌اند و یادآور شده‌اند که شارع مقدس حسن ظاهر - به این صورت که کسی که مدتی با او زندگی کرده است، از او نه گناه کبیره‌ای دیده و نه اصرار بر صغیره - را نشانه آن قرار داده است. البته در این نوشتار، مجال پرداختن به این موضوع نیست.

### نکته

وظایف و تکالیف بی‌شماری بر ولیّ امر واجب است که مقتضای ولایت امری ایشان است؛ بنابراین ولی امر همانند هر انسانی مکلف به انجام واجبات و ترک محرمات بوده و علاوه بر آنها، تکالیف دیگری نیز دارد که به سبب ولیّ امر بودن، مکلف به انجام آنهاست؛ همانند:

*واجب است مردم را به جهاد ابتدایی و دفاعی امر کند  
قاضیانی که شرایط حل درگیری و نزاع‌ها و اجرای حدود و تعزیرات را دارند،  
نصب نماید.*

*اموال را در امور لازم و در جای خود صرف نماید و...*

بنابراین تحقق عدالت در ولیّ امر این است که گناه کبیره‌ای - که ممکن است از عموم مردم سرزند - مرتکب نشده و در جهت وظایف ولایت امری خود - که به ولیّ امر اختصاص دارد - مرتکب هیچ معصیت کبیره‌ای نشود.

## ادله شرط عدالت برای ولیّ امر

### ۱ - حکم عقل

اگر عقلای عالم، امری را به کسی واگذار کنند، در مورد آن شخص شرط می‌کنند که باید امانت‌دار و قابل اعتماد باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، احتمال خیانت در اصل کار و یا چگونگی آن می‌باشد. حال بدیهی است که اداره امور ملت از مهم‌ترین کارها است؛ بنابراین به طریق اولی و به حکم عقل و فطرت، والی و حاکم مسلمین باید امین و قابل اعتماد باشد.<sup>۱</sup>

گفتنی است اعتبار عدالت - به معنای امانت‌داری و قابل اعتماد بودن - که در کلام صاحب دروس آمده - نسبت به تکالیفی است که به سبب پیشوا و رهبر بودنش متوجه او

۱ - الدرر السات، فصل دوم، باب چهارم، ج اول، ص ۲۸۹ و ۲۷۵.

است؛ ولی چنانچه کسی در تکالیف فردی خود فاسق باشد، ولی در امور مربوط به امر ولایت امین باشد، سخن صاحب دروس - در مورد امانت‌داری - اقتضای آنرا ندارد و نباید به آن اعتماد کرد. بنابراین استدلال از این جهت مشکل دارد.

## ۲ آیات

۱ - «و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهّن فال انی جاعلک للنّاس اماماً قال و من ذرّیتی قال لا ینال عهدی الظالمین»<sup>۲</sup>

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود و او همه را به اتمام رساند، خداوند [به او] فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید [آیا] از دودمانم [هم]؟ خداوند فرمود: عهد و پیمان من به ظالمان و ستمکاران نمی‌رسد.

## استدلال

خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم(ع) مقام امامت را عطا فرمود و امامت مساوی با ولایت امری بر مردم است و حضرت ابراهیم(ع) از خداوند تقاضا کرد که این مقام را به دودمانش نیز عنایت فرماید؛ ولی خداوند پاسخ فرمود که پیمان من (امامت) به ظالمین نمی‌رسد و ظلم همان عصیان است؛ بنابراین آیه شریفه گناه و معصیت را مانع از رسیدن به مقام امامت و ولایت قرار داده است (همین مطلوب ماست).

برای این استدلال، دانستن دو امر ضروری است:

یک - امامت مساوی با ولایت امری است.

دو - ظلم به معنی عصیان است.

## اشکال

امامت مساوی با ولایت نیست؛ زیرا امامت تنها بر مواردی مثل مرجعیت برای بیان احکام الهی و امام جماعت شدن و ... صدق می‌کند و ضرورتی ندارد که مراد از امامت مرجعیت در اداره امور مردم باشد و با وجود این دو احتمال، استدلال باطل می‌شود.

## پاسخ

أمّ - ریشه لفظ امام - به معنای قصد مستقیم<sup>۳</sup> (توجه به سوی مقصود) است. بنابراین امام - بر وزن فعال - به معنای مفعول یعنی مقصود است. راغب می‌گوید: «امام کسی است

۲ - بقره، ۱۲۴.

۳ - مفردات، راغب اصفهانی و (آمین بیت الحرام) بر همین معنا به کار می‌رود.

۳ - توبه / ۱۲.

۴ - اسراء / ۲ - ۷۱

قصص : ۴۱ - ۴۰ - ۳۹

(که به او اقتدا می‌شود) چه انسان باشد که به قول و فعلش اقتدا شود و یا کتاب یا غیره باشد و چه حق باشد یا باطل؛ و جمع امام ائمه است.»  
این واژه در قرآن کریم در مورد هر کسی که ولایت دارد (حق باشد یا باطل) استفاده شده است. خداوند تبارک و تعالی در مورد مشرکین مکه که عهدشان را با مسلمانان شکستند می‌فرماید:

﴿و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر، انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون﴾<sup>۴</sup>

و اگر سوگندهای خود را پس از عهد و پیمانشان شکستند و به شما در دینتان طعنه زدند، پس با امامان و پیشوایان کفر بجنگید، زیرا آنان عهد و پیمانی ندارند شاید که [از پیمان‌شکنی] باز ایستند»

امام بر مشرکین و فاسدان طلاق شده است و روشن است که آنان اولیای امر برای کفر همه کافران نبوده‌اند.

﴿یوم ندعوا کل اناس بامامهم افمن اوتی کتابه بیمینه فاولتک یقرؤون کتابهم و لا

یظلمون فتیلا و من کان فی هذه عمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سیبلا﴾  
[به یاد آور] روزی را که هر گروهی را با پیشوایانشان فرا می‌خوانیم؛ بنابراین هر کس را که کارنامه‌اش به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و حتی به اندازه نخ خرمایی به آنها ظلم نمی‌شود و هر کس که در این دنیا ناپیما باشد، در آخرت کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود (۷۲)

در سوره قصص، در مورد فرعون و سپاهیان‌ش آمده است:

﴿واستکبروا هو و جنوده فنبذناهم فی الارض بغير الحق و ظنوا انهم الینا لا یرجعون فاخذنا و جنوده فنبذناهم فی الیم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامة لاینصرون﴾<sup>۵</sup>

و او سپاهیان‌ش بناحق در آن سرزمین سرکشی کردند و گمان کردند که به سوی ما باز گردانده نمی‌شوند (۳۹) تا اینکه او و سپاهیان‌ش را فرو گرفتیم و آنها را در دریا افکندیم؛ پس بنگر که فرجام کار ظالمان چگونه است (۴۰) و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیم و روز قیامت رستگار نخواهند شد (۴۱)

در آیه ۷۲ و ۷۱ سوره اسراء، امام هم بر باطل و حق اطلاق شده است؛ ولی آیات قصص تنها شامل امامان باطل شده است و می‌توان فرعون را ولی امر فاسقان شمار آورد، اما به سربازانش نمی‌توان چنین حکم کرد. در سوره انبیاء:

۴. توبه / ۱۲

۵. قصص / ۴۱، ۴۰، ۳۹.

﴿و نجیناه و لوطا الی الارض الی الی بارکنا فیها للعالمین و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافلهً و کلا جعلنا صالحین. و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهیم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدین﴾<sup>۶</sup>

و او و لوط را [برای رفتن] به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم رهنانیدیم (۷۱) و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشیدیم و همه را از شایستگیان قرار دادیم (۷۲) و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند (۷۳)

امامت بر این چهار پیامبر اطلاق شده است؛ هر چند امام بودن همه آنها معلوم نیست و تنها ابراهیم - بنابر اخبار - امام لوط بوده است.

خداوند تبارک و تعالی در آیات آخر سوره فرقان، ویژگی‌های بندگانش را بیان می‌فرماید:

﴿و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین واجعلنا للمتقین اماما﴾<sup>۷</sup>

و کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان [ما] باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده (۷۴)

این بندگان - با ویژگی‌های عالی - از خداوند می‌خواهند که آنان را امام متقین قرار دهد و البته صاحب تفسیر البرهان روایاتی آورده است که مراد از آن عباد، امامان اهل بیت بوده و مراد از امام در این آیه حضرت علی (ع) است و چنین به نظر می‌رسد این امام بزرگوار از مصداق‌های آشکار و روشن امامت است.

در هر حال، امکان دارد امام - در آیه فوق - مساوی با ولایت امر باشد. بنابراین با توجه به آیات بالا، این اشکال باقی است که چه بسا امام بر کسی اطلاق شود که ولایتی ندارد.

**پاسخ:** آیات نمی‌توانند قرینه باشند بر اینکه امکان ندارد که امامت بر ولی امر مردم اطلاق شود؛ مانند ابراهیم و فرعون. اما برای اراده این معنا از آیه، از قرینه‌های زیر استفاده می‌شود:

الف الکنینی با سند صحیح از هشام بن سالم نقل می‌کند که ابو عبدا... (ع) فرمودند: «پیامبران و رسولان چهار طبقه هستند ۱. پیامبری که تنها پیغمبر خودش است و پیامبری او شامل دیگری نمی‌شود ۲. پیامبری که در خواب می‌بیند و آواز هاتقی را می‌شنود ولی او را در بیداری نمی‌بیند و برای هیچ‌کس برانگیخته نمی‌شود و خود

۶ - انبیاء: ۳ - ۷۱.

۷ - فرقان / ۷۴.

او امام و پیشوایی دارد همانند ابراهیم که امام لوط بود ۳. پیامبری که در خواب می-  
بیند و صدایش را می‌شنود و فرشته را می‌بیند و برای گروه کم یا زیادی برانگیخته  
می‌شود مثل حضرت یونس که خداوند فرمود:

﴿و ارسلناه الی ماء الف او یزیدون؛ و او را به سوی ۱۰۰ هزار نفر یا بیشتر فرستادیم﴾  
آن بیشتر، ۳۰ هزار نفر بوده‌اند و خود حضرت یونس نیز امامی داشت.

۴ - پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و در بیداری می‌بیند و خود او  
امام است؛ مثل پیامبران اولوالعزم.

و ابراهیم مدتی پیامبر بود، ولی امام نبود. تا اینکه خداوند فرمود «من تو را امام  
مردم قرار دادم، حضرت ابراهیم عرض کرد آیا از فرزندان من هم امام است  
خداوند فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد  
کسی که غیر خدا بتی را پرستیده، امام نمی‌گردد.<sup>۸</sup>

قرینه این صحیححه چنین توجیه شده است که قول امام (ع) در ذیل آیه شریفه «من عبد  
صنما او وثنا لایکون اماما» ظهور دارد در اینکه امامت عمر و ابوبکر باطل است؛ چرا که این  
دو زمانی بت پرست بوده‌اند؛ بنابراین برای امامت صلاحیت نداشتند و البته امامت آنها تنها  
در قالب ولایت امری مردم بوده است. پس این صحیححه گواه است بر اینکه امام با ولی امر  
است و این ادعا که لفظ امام در آن معنا دارد، ادعا در این آیه بعیدی نیست مترادف و از آن  
برمی‌آید که عرف، این معنا را از این آیه می‌فهمد. تعبدا واجب نیست. شیخ مفید این  
صحیححه را در کتاب **اختصاص**، باسند صحیح از کلینی نقل کرده و در ذیل آیه آمده است  
«من عبد صنما او وثنا او مثلاً لا یكون اماما»<sup>۹</sup>. و چنانچه مشاهده می‌شود، در دلالت این  
روایت عین روایت کافی است.

ب) در صحیححه عیسی:

ابو عبدالله در شمارش پایه‌ها و ارکان اسلام فرمود:

«و آن ولایتی را که خداوند به آن امر کرد، ولایت آل محمد (ص) است. رسول  
اکرم (ص) فرمود: هر کس بمیرد و امام خود را شناسد، بر مرگ جاهلیت مرده  
است»<sup>۱۰</sup>

استدلال به رسول خدا (لان ولایتهم من دعائم الدین) در صورتی تمام است که در آن  
زمان، عرفاً امامت مساوی با ولایت امری بوده باشد؛ زیرا در روایت، امامت ذکر شده است  
نه ولایت و خلاف ظاهر است که استدلال را بر تعبد حمل کنیم. به هر حال، شکی نیست

۸ - اصول کافی، ج اول، ص ۱۷۴.

۹ - اختصاصی، ص ۲۳.

۱۰ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱.

که امامت - در آیه - مساوی با ولی امر است. دلیل بر اینکه هر کس عصیان خدا کند ظالم است:

﴿الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان و لا یحل لکم ان تاخذوهما اتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک حدود الله فلا تعتدوها و من یعتد حدود الله فأولئک هم الظالمون﴾<sup>۱۱</sup>

طلاق (رجعی) دوبار است، پس از آن یا (باید زن را) به خوبی نگاه داشت و یا به شایستگی آزاد کرد. و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی بازستانید، مگر آنکه (طرفین) در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو حدود خدا را برپای نمی‌دارند، در آنچه که زن برای آزاد کردن خود فدیة دهد، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود (احکامی) الهی؛ پس از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند.

### دلالت

حکمی که در آیه شریفه آمده، این است که: در دو مرتبه طلاق (طلاق اولی رجعی و دومی) طلاق‌دهنده پس از طلاق می‌تواند همسر مطلقه‌اش را نگه دارد و یا با شایستگی و وجه شرعی از او جدا شود و حلال نیست که از مهریه زن طلاق داده شده چیزی بگیری، مگر اینکه فدیة را - با شرحی که در آیه آمده - بگیری. سپس خداوند می‌فرماید: «تلک حدود الله فلا تعتدوها». ممکن است «تلک» به احکام ذکر شده اشاره داشته باشد یا به احکام دیگری که در آیات قبل آمده است نیز اشاره داشته باشد. بهر حال، دلیل بر اینکه به احکام ذکر شده حدود اطلاق می‌شود، آن است که هر حرامی با ایجاب حدی، مکلف را ملزم می‌کند که از حد آن تجاوز نکرده و مرتکب حرام و ترک واجب نشود و خداوند بر این تصریح دارد که «و من یتعد حدود الله فأولئک هم الظالمون» و روشن است که هر کسی که از جانب خدا آمده است مرتکب شود و واجبی را ترک کند ظالم است و در عموم ظالم در آیه (لا ینال عهدی الظالمین) داخل می‌شود.

بنابراین با توجه به معنای آیه، آن دو مسأله‌ای که استدلال به آیه بر آنها متوقف است حاصل است و در نتیجه، استدلال به آن درست و تمام است.

۲- ﴿و لا تترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دونه من اولیاء ثم لا تنصرون﴾ (هود / ۱۱۳)

و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد

علامه حلی در تذکره به این آیه استدلال کرده است و جمله اول آیه محل استدلال است که قرآن از اعتماد کردن و تمایل شدن به ظالمان نهی کرده است و تصریح دارد بر این که تمایل به ظالمان سبب داخل شدن در جهنم می‌شود. و گناه بزرگی است و رکون به چیزی عبارت است از آن که آن چیز را قابل اعتماد دانسته و به او تمایل شوند. بنابراین اگر کسی ولی امر مردم می‌شود، بایستی تمامی امور و کارهای مهمی به او واگذار شده و مورد اعتماد قرار گیرد و مراد، آن اموری است که ولایت امام مستلزم آن است که در آن موارد، از او اطاعت شود و امر همه آنها در اختیار آن ولی است. بنابراین همه مردم به او و اختیاراتش در امور اعتماد دارند و تردیدی نیست که ولایت امری مستلزم اعتماد و رکون به اوست. از سوی دیگر، در ذیل آیه اول، اشاره شد که هرکس فاسق باشد - با توجه به این که او از حدود و احکام خدا تجاوز کرده است - ظالم است و در عموم «الذین ظلموا» داخل می‌شود. بنابر این ولایت چنین شخصی رکون به ظالمین بوده و از آن نهی شده و به حکم آیه شریفه، گناه بزرگی است؛ بنابراین دلالت این آیه بر مطلوب تام و تمام است...

گواه دیگر بر اینکه پذیرفتن ولایت امری فاسق در آیه داخل شده و حرام است، روایتی است که مرحوم کلینی از حضرت اباعبدالله در ذیل این آیه «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمکر النار» روایت کرده است.

امام فرمود: «او کسی است که پیش سلطانی می‌آید و دوست دارد آن سلطان زنده بماند تا اینکه دستش را در کیسه‌اش کرده و به او چیزی عطا کند»<sup>۱۲</sup>

این روایت دوست داشتن زنده ماندن سلطان غیر اهل به همین اندازه کم را هم مصداق رکون به سلطان دانسته است و همچنین روایت اشاره دارد به این که تمایل و تکیه بر او برای انجام امور نیز از مصادیق رکون الی الظالم بوده است. البته گفتنی است این روایت مرفوعه بوده و ضعیف است.

۳ - خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا.

فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم آثما او کفورا﴾. (انسان / ۲۴-۲۳)

در حقیقت، ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم (۲۳) پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن و از آن گناهکار ناسپاس را فرمان مبر (۲۴)

قسمت آخر آیه ۲۴ محل استدلال است. خداوند به پیامبر اکرم (ص) از اطاعت کردن گناهکاران نهی می‌کند و نهی دلیل بر حرمت است و آثم کسی است که گناه می‌کند و البته راغب اصفهانی در مفردات آثم را برای افعالی که موجب کند شدن و به تأخیر افتادن ثواب

۱۲ - الکافی، ج ۵، ص ۱۰۸، ج ۶۲، باب عمل السلطان من ابواب الشیعه.

می‌شوند. از این رو توهم شده است که اثم اختصاص به محرّمات ندارد. در واقع، اثم محرّمات را نیز در برمی‌گیرد و موجب عقاب هم می‌شود و ایجاب عقاب مرحله‌ای بالاتر از به تأخیر انداختن ثواب است. همچنین آیه ذیل نیز بر مطلب اشاره دارد:

﴿قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون﴾  
(اعراف / ۳۳)

بگو پروردگار ما فقط زشتکاری‌ها را - چه آشکار [باشد] و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و [نیز] اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیل بر [حقانیت] آن نازل نکرده، و اینکه چیزی را که نمی‌دانید.

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اثم از مواردی است که خداوند آن را حرام کرده است. بنابراین اثم کسی است که مرتکب گناه شده و حرام است از آن شخص اطاعت شود.

**اشکال:** این آیه به حرام اختصاص دارد و دلالت ندارد بر اینکه ترک واجب گناه است. پاسخ اول: اولاً لازم است که آیه را به هر آنچه که مخالف تکلیف است، عمومیت دهیم.

ثانیاً: کلینی با سند خود از علی بن یقظین روایت می‌کند که مهدی از ابوالحسن (ع) درباره خمر پرسید که آیا آن در کتاب خداوند حرام شده است؟ زیرا مردم نهی از آن را می‌دانند ولی حرمتش را نمی‌دانند.

ابوالحسن (ع) فرمود: بلکه در کتاب خدا حرام می‌باشد؟

به امام عرض کرد: ای ابوالحسن در کجای قرآن حرام شمرده شده است

امام فرمود:

﴿قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق﴾ اما قول خداوند که فرمود «و ما ظهر منها» یعنی زنای آشکار و برافراشتن پرچم و نشانه‌هایی را که فاجران به خاطر فحشا و منکرات در جاهلیت نصب می‌کردند. و اما قول خداوند که فرمود «و ما بطن» یعنی آنچه را که پدران نکاح کرده بودند؛ [زیرا قبل از بعثت پیامبر اکرم (ص) اگر مردی همسری داشت و آن مرد فوت می‌کرد پسرش پس از مرگ پدر، او را به همسری خود در می‌آورد]. بنابراین خداوند آنها را حرام کرد و اما «اثم» همان خمر و شراب است و خداوند در جایی دیگر فرمود «یسألونک عن الخمر و المسیر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس»<sup>۱۳</sup> [از تو درباره خمر و قمار می‌پرسند؛ بگو در آنها گناه بزرگی است و سودهایی برای مردم] بنابراین، مراد از اثم در قرآن، خمر و مسیر است و اثم آن دو از نفعشان بیشتر است، چنانچه خداوند فرمود.<sup>۱۴</sup>

۱۳ - بقره / ۲۱۶.

۱۴ - الکافی، ج ۶، ص ۷-۶، باب تحریم الخمر فی الکتاب ج دوم.

این روایت نیز تصریح دارد براینکه آیه بر حرمت اثم دلالت دارد - همین هم مطلوب است - و دلیل اینکه اثم تنها بر خمر و قمار منطبق شده، آن است که آیات دیگری از قرآن به این انطباق اشاره دارند و این مسأله منافاتی ندارند با اینکه شامل هر گناهی بشود که مبعوض خداست. بنابراین با توجه به مفاد آیه، اثم مطلقاً حرام است. و اثم کسی است که مرتکب حرام شده و ترک‌کننده واجب است و خداوند نهی می‌کند که از او اطاعت شود و چون که نهی از اطاعت آن شخص - در آیه - به سبب گناه‌کاری و اثم بودن اوست، حرمت اطاعت از او به نبی(ص) اختصاص ندارد؛ بلکه گناه‌کار صلاحیت فرمان‌بردار شدن را ندارد و اطاعت از چنین شخصی نیز حرام است. از آنجا که ولایت امری مستلزم و وجوب اطاعت است، بنابراین شخص گناه‌کار صلاحیت ندارد که ولی امر امت باشد.

۴ - ﴿و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً﴾<sup>۱۵</sup>

و از آن کسی که قلبش را از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است اطاعت نکن.

دلالت: خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را نهی کرد که فرمان‌بری کند از کسی که خداوند قلبش را از ذکر خود (خدا) غافل کرد و از هوای نفسش پیروی می‌کند و این نهی شامل هر کسی می‌شود که از فرمان خدا سرپیچی کند.

اگر خداوند در قلب بنده حاضر بوده و بنده به جلال و جمال حضرت حق توجه داشته باشد، آن عبد گناه نمی‌کند و در واقع، گناه و معصیت حاصل غفلت قلب از خداست و این غفلت در تک تک گناهان متحقق است. ولی اگر انسان بر انجام گناه استمرار داشته باشد، غفلت او نیز استمرار دارد و الا اگر کسی تنها در یک یا دو مورد گناه کند، این غفلت در زمان ارتکاب گناه است که موجب شده گناه شود.

بنابراین آیه شامل هر گناه‌کاری می‌شود و بر حرمت اطاعت کردن از گناه‌کار دلالت دارد و گفته شد اختصاص خطاب به پیامبر اکرم(ص) موجب نمی‌شود حکم حرمت نیز به پیامبر اختصاص داشته باشد؛ بلکه حرام بودن اطاعت به این سبب است که آن شخص گناه‌کار، از هوای نفسش تبعیت کرده است. بنابراین چون که (این علت) در موارد و افراد دیگری نیز وجود دارد، اطاعت کردن از آن اشخاص نیز حرام است و همچنان‌که بیان شد، این نیز به اعتبار عدالت در ولی امر تأویل می‌شود.

۵ - ﴿ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا. خالدین فیها ابدآ لا یجدون ولیا و لا نصیرا. یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول. قالوا

ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلنا السببلا ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم  
لعنا کبیرا» (احزاب / ۶۸-۶۴)

خداوند کافران را لعنت کرد و برای آنان آتش فروزانی آماده کرده است. (۶۴) جاودانه در آن می‌مانند؛ نه یاری می‌یابند و نه یاورى (۶۵) روزی که چهره‌هایشان را در آتش زیر و رو می‌کنند می‌گویند «ای کاش ما خدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم» (۶۶) و می‌گویند پروردگارا، ما رؤسا و بزرگ‌تران خود را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. (۶۷)

آیه ۶۷ و ۶۸ محل استدلال می‌باشند که در این دو آیه، کافرانی که در جهنم جاویدان هستند از خداوند می‌خواهند که بزرگان و رؤسای آنان را عذاب نماید؛ زیرا بزرگانشان، آنان را گمراه کرده‌اند و مردم از آنها اطاعت کرده و گمراه گشته‌اند.

تردیدی نیست که از این دو آیه استفاده می‌شود که عمل فعل آن بزرگان و رؤسا و همچنین اطاعت مردم از آنها مبعوض خداست و لازمه‌اش این است که اگر رئیس قوم، مردم را به گناه و معصیت امر کرد، فعل حرامی مرتکب شده و اطاعت از او نیز حرام است. بنابراین اطاعت کردن از ولی امری که گناه کار بوده و انسان‌ها را به گناه فرا می‌خواند حرام است. البته گفتنی است این دو آیه دلالت دارند بر اینکه در ولی امر شرط است کسی را به گناه فرا نخواند؛ ولی مدعای ما گسترده‌تر است. مطلوب ما این است که باید ولی امر عادل باشد، به این معنا که مرتکب هیچ گناهی نشود. بنابراین اگر کسی بین خود و خدا، نسبت به تکالیف شخصی خود و یا از جهت ولی امر بودن مرتکب گناهی بشود، ولی مردم را به گناه فرا نخواند، شامل چنین شخصی نمی‌شود. بنابراین دلالت این آیات بر مطلوب تمام نیست.

۶ - ﴿ولا تطیعوا امر المسرفین. الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون﴾<sup>۱۶</sup> (شعرا / ۱۵۲ و ۱۵۱)  
و فرمان افراط‌گران را پیروی نکنید (۱۵۱) کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند (۱۵۲).

استدلال: این دو آیه به نقل از قول صالح(ع) هستند و مفاد آنها مورد پذیرش خداوند است. چنین افرادی مبعوض اسلام هستند و در آیه، بندگان از اطاعت کسانی که در زمین فساد کرده و اصلاح نمی‌کنند نهی شده‌اند که این معنا مترادف فاسق و عاصی بودن است. بر اساس این دو آیه شریفه، اطاعت از فاسقان جایز نیست و اگر ولی امر فاسق باشد اطاعتش جایز نیست و چنانچه گذشت، این عبارت تعبیر دیگری از اعتبار عدالت برای ولی امر است. البته استدلال به این آیه ضعیف است؛ زیرا آیه از اطاعت از مفسدین نهی کرده است؛ ولی چنانچه ولی فاسق باشد، اما در امر امت اصلاح کرده و آنها را به اطاعت از

خداوند دعوت کند و در مقام ولایت امری همانند یک شخص عادل عمل کند، این آیه شریفه ولایت امری او را منع نمی‌کند و حتی شامل فاسقانی که در زمین فساد نمی‌کنند نیز می‌شود. بنابراین آیات بالا نیز تمام مطلوب ما را ثابت نمی‌کنند.

### وجه سوم: اعتبار عدالت در ولی امر در روایات

۱. صحیفه محمد بن مسلم قال:

امام باقر می‌فرماید: از امام جعفر (ع) شنیدم که فرمود: هر کس دینداری خدا کند به وسیله عبادتی خود را به زحمت بیندازد، ولی از جانب خداوند برای خود امامی نداشته باشد، سعی و تلاش او قابل پذیرش نیست و گمراه و سرگردان است و خداوند اعمال او را ناپسند می‌داند و او همانند گوسفندی است که چوپان و گله خود را گم کند و تمام روز را با تلاشی به رفت و آمد بپردازد و هنگامی که شب شود، گله‌ای را که از آن چوپان خودش نیست می‌بیند و به سوی آن می‌رود و فریب می‌خورد و در خوابگاه آنها می‌خوابد و هنگامی که چوپان گله خود را حرکت می‌دهد و آن چوپان و گله را ناشناس می‌بیند، باز هم با عجله به دنبال چوپان و گله خود می‌رود. گوسفندانی را با چوپانشان می‌بیند به سوی آن می‌رود و فریب می‌خورد. چوپان نیز بر او فریاد می‌زند که بیا و به چوپان و گله خود بپیوند که تواز چوپان و گله خودت گم شده‌ای و سرگردان هستی و آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها به این طرف و آن طرف می‌رود و چوپانی هم ندارد که او را به چراگاهش راهنمایی کند یا به منزلش برساند.

در همین هنگام، گرگ گم‌شدن گوسفند را مغتنم می‌شمارد و او را می‌خورد. این‌گونه است حال کسی که از جمله این ملت باشد و امامی آشکار و عادل از طرف خداوند نداشته باشد. او گم‌شده و گمراه است و اگر بر این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است.

ای مجاد، بدان که: پیشوایان ستمگری و پیروانشان از دین خدا برکنارند. خودشان گمراه بوده و مردم را گمراه می‌کنند. اما کارهایی که انجام می‌دهند، مثل خاکستری است که تندبادی در روز طوفانی به او می‌زند. چیزی از آنچه کسب کرده‌اند، به دستشان نمی‌رسد. این است آن گمراهی دور.<sup>۱۷</sup>

امام در ابتدای حدیث، ضرورت وجود امام را بیان می‌کند برای هر شخصی تا اینکه گمراه نشده و مورد غضب خداوند قرار نگیرد. به این صورت که هر کس امامی از جانب خداوند نداشته باشد، گرگ (شیطان لعین) او را می‌درد و شکار می‌کند و چنین شخصی گمراه و سرگردان شده و بر مرگ کفر و نفاق می‌میرد. براساس این توصیف امام - که واجب است اخذ شود - به عادل بودن، دلیل واضحی است بر اینکه عدالت در امام شرط

۱۷ - اصول کافی، ج اول، ص ۳۷۵، باب من دان الله بغیر امام، ج ۲.

است و بنابراین خداوند امامان جور را امام مسلمانان قرار نداده است؛ زیرا آنها عادل نبوده و ظالم و جائر هستند؛ چراکه مقام امامت را که از آن آنها نیست - غضب کرده‌اند و به تکالیف شخصی اسلامی و تکالیف ولایت امری عمل نکرده‌اند. بنابراین تصریح به عادل بودن امام دلیل روشنی است بر اینکه غیرعادل امام جور است و گمراه و گمراه‌کننده خواهد بود.

## ۲ - حبیب سجستانی از اباجعفر(ع) نقل می‌کند که:

امام فرمود: خداوند فرموده است: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگر، کسی را اگر از جانب خدا نیست دینداری کند، اگرچه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و هر آینه درمی‌گذرد از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگرچه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدکردار باشد.<sup>۱۸</sup>

این روایت نیز دلالت می‌کند بر اینکه امام باید عادل باشد و عادل بودن امام به اندازه‌ای اهمیت دارد که رعایت آن سبب بخشیده شدن کسانی می‌شود که به او اقتدا کرده‌اند و پیروی نکردن از او سبب عذاب الهی می‌شود. در این روایت، مراد از جور، معنای عام آن است که در ذیل صحیح‌ه بیان شد و مراد از امام در آن، ولی امر است که رعیتی دارد. بنابراین دلالت این روایت تام و تمام است.

## ۳ - عبدالله بن ابی یعفر می‌گوید:

به حضرت اباعبدالله امام صادق عرض کردم: «من با مردم ارتباط دارم و تعجب می‌کنم از آن مردمی که از شما پیروی نمی‌کنند و به دنبال فلان و فلان می‌روند، اگرچه امین و راستگو و با وفا هستند و مردمی هستند که بدنبال شما هستند، اما امامت و وفا و راست‌گویی آنها را ندارند.»

امام صادق(ع) راست نشست و با غضب به من نگاه کرد و فرمود: هر کس که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند.

عرض کردم: آنها دین ندارند و بر آنها سرزنش نیست؟!<sup>۱۹</sup>

امام فرمود: آری، آنها دین ندارند و بر دینداری آنها سرزنش نیست.

سپس فرمود: مگر قول خدا را نشنیده‌ای که فرمود: «خداوند کارساز کسانی است که ایمان آورده‌اند و آنها را از کلمات به نور می‌برد»؟!<sup>۱۹</sup>

یعنی خداوند به واسطه پیروی آنها از هر امام عادل که از جانب خداست ایشان را از ظلمات گناهان به نور توبه و آمرزش می‌برد و باز فرمود: «و کسانی که کافر

۱۸ اصول کافی، ج اول، ص ۳۷۶، باب من دان الله بغیر امام من الله ج ۴.

۱۹ - بقره / ۲۷۵.

شده‌اند، کارسازشان طغیانگران سرکشند که از نور به ظلماتشان می‌برند».

مقصود از این آیه این است که آنها نور اسلام داشتند؛ ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، به واسطه پیروی از او از نور اسلام به ظلمات کفر گراییده‌اند. سپس خداوند واجب کرد که برای همیشه در دوزخ بمانند.

«پس آنها دوزخیانند و در آن جاویدان هستند»<sup>۲۰</sup>

مراد از امام در این روایت، کسی است که ولی امر مسلمانان باشد و اینکه مردم فلان و فلان را متولی خود می‌دانند، به این معناست که آنها را ولی امر خود می‌شمارند و امام در این روایت، همان ولی امر است که تصریح دارد بر اینکه امامی که از سوی خداست، باید عادل باشد و مسأله عدالت آن قدر مهم است که رعایت آن سبب بخشیده شده گناه گناه‌کاران می‌شود و در مقابل، هر کسی آن را رعایت نکند، ولایت امری طاغوتیانی را پذیرفته است که آنها را از نور اسلام خارج کرده و به ظلمات و تاریکی می‌کشاند و این امر سبب جاودانه ماندن مردم در آتش جهنم می‌شود. بنابراین دلالت این روایات بر مدعی تمام است، ولی سند آن به سبب وجود عبدالعزیز العبیدی در سلسله سند ضعیف است.

۴ - و منها معتبر سدیر بن حکیم از ابی جعفر (ع) نقل می‌کند:

امام صادق فرمود: حضرت پیامبر (ص) فرموده است که هیچ کس صلاحیت امامت را ندارد، مگر اینکه این سه خصلت را داشته باشد ۱- تقوا و ورعی که او را از گناه و معاصی خداوند بازدارد و مانع باشد؛ ۲- حلمی داشته باشد که مالک غضبش باشد؛ ۳- ولایتی نیکو داشته باشد بر کسانی که والی آنهاست و مانند والد مهربانی باشد. کلینی می‌گوید: در روایتی دیگر آمده است: «تا اینکه برای رعیت همانند پدری مهربان باشد»<sup>۲۱</sup>

در این روایت، بیان می‌شود که کسی که تقوا و ورع نداشته باشد، صلاحیت امام شدن را ندارد. بنابراین امام باید عدالت و تقوایی داشته باشد که گناه نکند و در این روایت، امام ولی امری است که رعیتی داشته و کسانی از او پیروی می‌کنند. بنابراین دلالت حدیث بر اعتبار عدالت در ولی امر تام و تمام بوده و سند آن هم معتبر است.

۵ - در اثبات الهدات از صدوق در قسمت صفات الشیعه آمده است که:

حبیب سعستانی نقل می‌کند که حضرت امام محمد باقر فرمود: «حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند که خداوند فرموده است: «هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را در اسلام که با پیروی از امام ستمگری که از سوی خدا نیست دینداری می‌کند.»

۲۰ - الکافی، ج اول، ص ۳۷۵، باب من دان الله بغير امام من الله ج ۳.

۲۱ - الکافی، ج اول، ص ۴۰۷، باب ملورجب علی الرعيه من حق الامام ج ۸.

هرچند این رعیت پرهیزکار و متقی باشد و می‌آموزد هر رعیتی را در اسلام که با پیروی از ولایت امام عادل‌لی که از سوی خداست دینداری کند، هرچند این رعیت در اعمالش ظالم و گنه‌کار باشد»<sup>۲۲</sup>

این روایت نیز با این بیان بر اعتبار عدالت در ولی امر دلالت دارد؛ البته این سخن در ذیل روایت حبیب ذکر شده است و استعمال لفظ رعیت و رعیت داشتن امام دلیل بر این است که مراد از ولی امر، امام است البته این روایت دو اشکال دارد:

اول: از حیث سند، این روایت مرفوعه بوده و سلسله راویان بین هشام و ابن متوکل ذکر نشده‌اند و همانند مرسله است و دوم: از جهت متن: صدوق در عقاب الاعمال عین این روایت را به سند صحیح نقل کرده است، ولی عبارت آخر آن این چنین است.

لاعفون عن كل رعيه في الاسلام اطاعت امامات هاديا من الله عزوجل.<sup>۲۳</sup>

و هر آینه می‌آموزم هر رعیتی را در اسلام که از یک امام هدایت کننده که از جانب خدا آمده پیروی و اطاعت کند.

این روایت بیان می‌کند که امام باید هادی باشد و هادی بودن اقتضا دارد که عمل امام تنها در افعال مربوط به ولایت امری خود صحیح باشد. بنابراین اشکالی ندارد که امام بین خود و خدا در تکالیف شخصی خود عادل نبوده و گناه‌کار باشد. گفتنی است این روایت به دو صورت بیان شده است و هر دو نسخه روایت این را می‌رسانند که عدالت تنها در خصوص اعمال ولایت معتبر است و اما مدعای ما اعم از آن است.

۶ - صدوق در خصال در باب ششم به سند صحیح از عمار بن مروان نقل می‌کند که:

ابا عبد الله فرمود: «سحت (مال حرام) انواع زیادی دارد: از جمله: آنچه که به انسان می‌رسد، به خاطر اعمالی که برای والیان ظالم انجام داد و دیگر: اجر و مزد قاضیان و فاسقان الحدیث»<sup>۲۴</sup>

و این روایات در وسائل به سند صحیح در معانی الاخبار نیز آمده است<sup>۲۵</sup> و عیاشی در تفسیر خود از عمار بن مروان آن را نقل کرده است.

این صحیح دلالت دارد بر اینکه آنچه در قبال انجام کار برای والیان ظالم به انسان می‌رسد، حرام است و علت حرمت این اعمال آن است که کارهای رهبران ظالم حرام است و در نتیجه، عمل برای آنها و مزد این اعمال حرام است و علت حرام بودن اعمال والیان ظالمان آن است که ولایت آنها به خاطر ظالم بودنشان در شریعت ثابت است و ظلم

۲۲ - اثبات الهداه، ج اول، فصل ۹، ص ۱۲۳.

۲۳ - عقاب الاعمال، ص ۲۴۶، «عقاب من اطاع امام جابر البسن من الله»

۲۴ - خصال، ص ۳۰ - ۳۹.

۲۵ - الوسائل، باب ۵، یکتب به ح ۱۲

مصدق گناهان کبیره است. بنابراین صحیحه دلالت می‌کند بر اینکه هر کس مرتکب گناه کبیره شده و عادل نباشد، صلاحیت ولایت امری ندارد.

البته گفتنی است که روایت دلالت دارد بر اینکه ولایت کسی که در اعمال ولایت ظالم باشد، اعتبار ندارد و دلیلی نداریم بر اینکه شامل والیانی شود که گناهان دیگری نیز مرتکب شده‌اند و شاید علت حرمت این باشد که نبایستی ولی امر به رعیتش ظلم کند و گفته شد که مدعای ما اعتبار عدالت به معنای اعم است و صحیحه تنها به آن مورد خاص - ظلم در امر ولایت - دلالت می‌کند.

۷ - در نامه‌ای که امام علی (ع) خطاب به اهل مصر همراه مالک فرستاد، هنگامی که او را والی آن سرزمین قرار داد چنین آمده است:

به خدا سوگند، اگر من تنها با آنان روبه‌رو شوم و آنان زمین را پر می‌کردند، نه باکی داشتم و نه هراسی، و من هم بر گمراهی آنان و هم بر هدایت خودم آگاه بوده و از جانب خداوند باور دارم.

و من مشتاق هستم؛ ولی من از این جهت اندوهگین و ناامید هستم که زمام امور این امت را سفیهان و فاسقان امت به دست بگیرند و در نتیجه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان خدا را برده خود کنند و با صالحان بجنگند و فاسقان را باور خود گردانند. از میان آنان، کسی است که حرام نوشیده و حد بر او جاری شده است و از آنان کسی است که اسلام نیاورده، مگر اینکه مال اندکی بسویس انداختند و اگر چنین چیزهایی نبود، من این قدر شما را تشویق و ترغیب به مبارزه نمی‌کردم و اگر سستی می‌کردید، شما را ملامت نمی‌کردم و وقتی که ابا می‌کردید و زیر بار نمی‌رفتید، شما را رها کرده و به حال خودتان می‌گذاشتم».<sup>۲۶</sup>

ضمیرهای غایب در روایت به اولیای شیطان، همانند معاویه بازمی‌گردد که با حضرت علی (ع) مخالفت ورزیده و با او بیعت نکردند و حتی با حضرت به جنگ پرداختند و حضرت علی (ع) تصریح می‌کند که به تنهایی آماده کارزار با آنان بوده و مشتاق به دیدار با خداوند است و یقین دارد که او هدایت شده و دشمنانش گمراه هستند. و اعلان می‌کند که ناراحت و ناامید است از اینکه کار امت اسلامی به دست فاسقان و فاجران افتاده و بیت المال را مصرف می‌کنند، درحالی که صرف اموال در مصارف اسلامی را مراعات نمی‌کنند و با صالحان در جنگ هستند و فاسقان را یار و همراه خود قرار داده‌اند، و امام دلیل می‌آورند که آنها در گذشته مرتکب گناهان شده‌اند.

۸ - حضرت علی (ع) در کلامی که امام حق را توصیف می‌کند<sup>۲۷</sup>، می‌فرماید:

۲۶ - نهج البلاغه نامه ۶۲، ص ۴۵۲.

۲۷ - این کلام قبل از ایام شهادت حضرت در ضمن یک خطبه طولانی ایراد شده است و قبل از آن، مقداری اضافه است که بیان می‌شود.

ای مردم، جایز نیست افرادی همانند معاویه، امین بر خون و احکام و ناموس و غنائم و صدقات باشند.

او در خود و دینش مورد سوء ظن است و تجربه نشان داده است که او خیانت به امانت کرده است، سنت‌ها را شکسته است، کتاب خدا را ترک کرده است. هم خود و هم پدرش ملعون هستند، رسول خدا او را در ۱۰ مورد لعنت کرد و پدر و برادرش را نیز لعنت کرد.<sup>۲۸</sup>

بنابراین سزاوار نیست که یک بیخیل والی بر ناموسی و خون و غنائم و احکام و امور مسلمانان باشد؛ زیرا در اموال مردمان طمع می‌کند و نباید والی جاهل باشد؛ زیرا با جهل خود مردم را گمراه می‌کند و نباید جفا کار و خشن باشد که در نتیجه با جفای خود با مردم قطع ارتباط می‌کند و نباید ترسو باشد که در نتیجه، قومی را می‌گیرد و دیگری را رها می‌کند و نباید والی رشوه‌گیر باشد؛ چون حقوق مردم را پای مال می‌کند و نباید والی کسی باشد که سنت پیامبر را به تأخیر انداخته و در امر آن کوتاهی کند؛ زیرا امت را نابود می‌کند و نباید یاغی و ستمکار باشد که حق را پای مال می‌کند و نباید والی فاسق باشد چون به شرع هتک حرم می‌کند

این حدیث اشاره دارد به اینکه ولی باید به معنای عامش عادل باشد. امام (ع) ابتدا تصریح دارد به اینکه جایز نیست امثال معاویه امین مردم باشند و علت را چنین بیان می‌کند که معاویه هم در خودش و هم دینش متهم بوده و ناقض سنت است. سپس می‌فرماید شما می‌دانید که ولی امر نباید صفات ذکر شده را داشته باشد؛ همان‌طور که در تمام نهج‌البلاغه تصریح شده. بنابراین با توجه به مقدمه اضافه در تمام نهج‌البلاغه، شکی باقی نمی‌ماند که مراد از عدم الابتناء (سزاوار نبود) این است که فاسق صلاحیت ولایت امری مسلمانان را ندارد.

#### ۹ - نهج‌البلاغه:

سخنان را امام هنگامی ایراد فرمود که مردم نزد او جمع شدند و از او خواستند که از طرف آنها با عثمان صحبت کند و اشتباه‌های عثمان را به او بازگو کند. [تا او] رضایت مردم را بدست آورد. امام پیش عثمان آمد و به او گفت: من سفیر مردم هستم و به او تذکر داد که تو آنچه را باید بدانی می‌دانی. پس امام فرمود: از خدا بترس درباره خودت. به خدا قسم، تو کور نیستی تا اینکه تو را بینا کنند و تو جاهل نیستی تا تو را عالم کنند. راه‌ها روشن است و علایم دین استوار است. پس بدان که بهترین بندگان نزد خدا، پیشوایی عادل است که هم خود هدایت شده باشد و هم مردمان را هدایت کند. پس سنتی را که معلوم است برپا کند و بدعتی را که مجهول است نابود کند. و همانا سنت‌های روشن نشانه‌هایی دارند و همچنین بدعت‌ها هم ظاهر بوده و

نشانه‌هایی دارند و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمکاری است که هم خود گمراه است و هم مردم را گمراه می‌کند. بنابراین او سنت‌های پذیرفته شده را می‌میراند و از بین می‌برد. بدعت‌های از بین رفته و ترک شده را زنده می‌کند و من از رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود «روز قیامت امام ظالم و ستمکار آورده می‌شود، در حالی که هیچ یآوری نداشته و کسی نیست برای او عذر بیاورد. بنابراین در آتش جهنم افتاده می‌شود و مثل سنگ آسیاب دور دوزخ می‌چرخد، سپس او را در قعر جهنم می‌اندازند و زندانی می‌کنند (ر.ک: نهج البلاغه خطبه ۱۶۳).

استدلال: از جمله شروط امامت آن است که باید عادل باشد؛ پس امام حکم می‌کند که بدترین مردم نزد خداوند امام جائر است. از کلام پیامبر فهمیده می‌شود که امام باید عادل باشد.

البته ممکن است اشکال شود که امام علی (ع) بیان می‌دارد که رهبر و پیشوا باید عادل شود تا از برترین بندگان خدا شود و عدالت آن است که اصلاً مرتکب گناه کبیره‌ای نشده باشد.

حضرت علی (ع) پیشوا و رهبر امت اسلامی را امر می‌کند که قبل از آموختن ادب به دیگران خود را در ظاهر و باطن اصلاح نماید و امر دلیل و خوب است. اصلاح و ادب کردن خود شامل هر امر الزامی و غیرالزامی - که از جانب خدا آمده - می‌شود و در واقع، تعبیر دیگر عدالت و حتی بالاتر از عدالت است. بنابراین عدالت شرط امامت و ولایت امری است. البته گفتنی است که این روایت نهایتاً اشاره دارد بر اینکه امام باید خود را در تمامی وظایف و تکالیفش عادل کند. امام در ادامه، در وصف رهبر عادل می‌فرماید: «هدی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة» و در مورد امام جائر نیز می‌فرماید: «امات سنة ماخوذة و احيا بدعة متروكة» این دو جمله امام اشاره دارند بر اینکه امام باید عامل به تکالیفی باشد که متوجه ولایت امری اوست؛ بنابراین روایت بر مورد ما اطلاق ندارد. ولی عنوان عدالت برای اثبات دعوی کافی باشد.

۱۰ - حضرت علی (ع) می‌فرماید:

هر کس خود را امام و پیشوای مردم نمود، بایستی قبل از آموختن به دیگران، خود را تعلیم دهد و قبل از آنکه زبانش را ادب کند، باطن و سیرتش را ادب کند و کسی که معلم و ادب‌کننده نفس خودش است، سزاوارتر است از کسی که معلم مردم و ادب‌کننده آنهاست.<sup>۲۹</sup>

این روایت به عدالت است.

۱۱- صاحب تحف العقول روایتی از امام صادق در تفسیر قسم حلال و حرام ولایت نقل می‌کند که امام فرمود:

یکی از دو قسم ولایت، ولایت والیان عدل است که خداوند به رهبری و سرپرستی آنان بر مردم امر کرده است و همچنین است ولایت کارگزاران این رهبران تا کسانی که کم‌ترین نوع ولایت را دارا بوده و تحت رهبری آن پیشوای عادل هستند. قسم دوم ولایت، ولایت والیان جور و کارگزاران و والیان آنها است؛ تا کسانی که پائین‌ترین نوع ولایت را داشته و تحت رهبری آن ظالم هستند.

اما وجه حلال از ولایت، ولایت والی عادل است که خداوند به شناخت او و ولایتش و کار برای آن پیشوا در امر ولایت او و والیانش و کارگزاران والیانش امر کرده است. البته در آنچه که خدا به آن والی عادل امر کرده است بدون آنکه در آنچه خدا فرستاده، کم یا زیاد و یا تحریف کند.

پس اگر رهبر و پیشوا به این جهت عادل باشد، ولایت و رهبری و عمل برای اوست و یاری کردن و تقویت او در امر ولایت حلال بوده و کسب با او نیز حلال است. زیرا با ولایت رهبران و کارگزاران عادل، حق و عدالت احیا شده و ظلم و فساد از بین می‌رود.

بنابراین چنانچه کسی برای تقویت حکومت تلاش نموده و او را در امر رهبری کمک می‌کند، تلاش کرده است خدا را اطاعت کند به او نزدیک شود. و اما وجه حرام ولایت، ولایت والی جائز و ولایت والیان اوست؛ یعنی رئیس آنها و پیروان او تا پائین‌ترین کسی که ولایت دارد عمل برای آنها و کسب با آنها در امر ولایتشان حرام بوده و هر کسی کاری با آنها بکند، چه کم باشد و چه زیاد عذاب می‌شود؛ زیرا هر کاری به خاطر کمک به آنها گناه بزرگی است. برای آنکه در ولایت والی جائز، زیر پا گذاشتن حق، زنده کردن باطل، اظهار ظلم و جور و فساد و باطل کردن کتاب و قتل پیامبران و مؤمنان و نابود کردن مساجد و عوض نمودن سنت خدا و شرایع او است و برای همین کار، با آنها و یاری کردنشان و کسب با آنها در غیر موارد ضروری مثل حفظ خون و ... حرام است»<sup>۳۰</sup>.

این روایت نیز اشاره دارد بر اینکه باید ولی امر عادل بوده و ولایت فاسق جائز مشروعیت ندارد. و این عدالت مطلق است. از آن جهت که ولی امر هم باید هم تکالیف شخصی - به عنوان یکی از افراد مردم - و هم تکالیفی را که به خاطر ولایت امریش متوجه اوست انجام دهد.

دلالت این روایت بر مدعای ما تام و تمام است. اما سند آن مشکل دارد و همانند سایر روایات تحف مرسله است. هرچند متن این روایت به گونه‌ای است که تنها از معصوم صادر می‌شود.

۳۰ الوسائل، باب ۲، مما یکتسب به، ح ۱.

۱۲- کلینی در صحیح از هشام بن سالم حفصی و ابن بختری از اباعبدالله (ع) نقل می‌کند که از حضرت پرسیده شد: امام چگونه شناخته می‌شود؟  
امام فرمود:

«با وصیت ظاهری و فضیلت، همانا هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت به امام در مورد دهان، شکم، و عورت طعنه‌ای بزند و به امام بگوید که او دروغ‌گوست مال مردم را می‌خورد و مانند اینها»<sup>۳۱</sup>

بیان دلالت:

عبارت امام که فرمود «ان الامام لا یستطیع احد الی آخر» تعبیر دیگری بر لزوم عادل بودن امام است؛ بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند به او طعنه زده و بگوید امام گناه کرده است. بنابراین از این عبارت امام استنباط می‌شود که رهبر و پیشوا باید عادل باشد.

البته با تأمل درمی‌یابیم که روایات به موضوع کلام ما ربطی ندارد؛ چون موضوع بحث ما ولی غیر معصوم است که در زمان غیبت، متولی اداره امور مردم است؛ ولی بحث صحیح به معصوم (ع) اختصاص دارد و مراد از آن وصیت ظاهری که وسیله برای شناخت امام معصوم است، وصیتی است که امام سابق برای امام بعدی کرده است و امام بعدی وصی امام قبل از خود است. خلاصه کلام آن‌که اخبار فراوانی که از حیث سند معتبر هستند، بر این دلالت می‌کنند ولی امر باید عادل باشد، هم نسبت به تکالیف شخصی، از آن جهت که یکی از افراد جامعه است و هم نسبت به تکالیفی که متوجه او است، از آن جهت که ولی امر است.